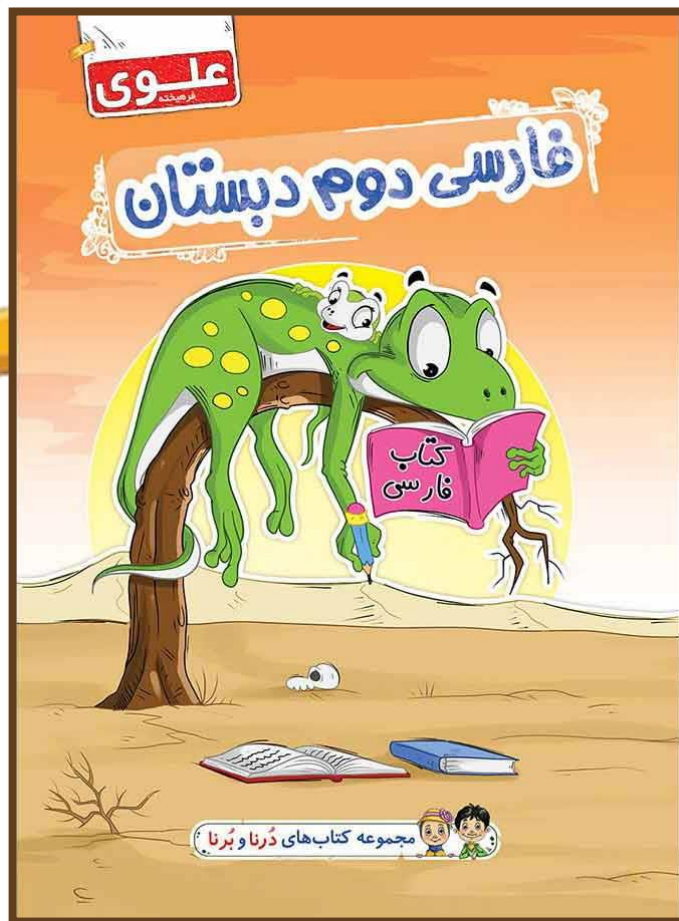




کلمه‌ی مناسب را انتخاب کن و روی کلمه‌ی نامناسب خط بکش.

سال گذشته ما همه با هم به خانه‌ی خاله زهرا در روستا (رفتند - رفتیم). ما هر روز صبح زود از خواب بیدار (می‌شدی - می‌شدیم). خاله زهرا بعد از نماز چای را آماده (می‌کرد - می‌کردید) و برای صبحانه شیر تازه (می‌آوردم - می‌آورد). بعد ما به صحرا (می‌رفتیم - می‌رفتند). من تمام روز با بچه‌ها بازی (می‌کردیم - می‌کردم). مردم روستا کارهای مختلفی (داشتیم - داشتند). بعضی از آن‌ها نان (می‌پختند - می‌پختی). بعضی از آن‌ها قالی (می‌بافم - می‌بافتند). بچه‌ها نیز در کارها به بزرگ‌ترها کمک (می‌کردیم - می‌کردند).

با توجه به سوالات داده شده، گزینه‌ی مناسب را انتخاب کن.

الف: به ترتیب به کسی که میوه می‌فروشد، و کسی که ساعت می‌سازد، و کسی که کتاب می‌فروشد، چه می‌گویند؟

(۱) میوه‌فروش، ساعت‌ساز، کتاب‌فروش

(۲) میوه‌فروش، ساعت‌فروش، کتاب‌فروش

(۳) میوه‌فروش، ساعت‌ساز، کتابدار

(۴) میوه‌فروش، ساعت‌فروش، کتابدار

ب: در جای خالی چه کلمه‌ای مناسب است؟ غذا می‌خوریم.

(۱) من

(۲) شما

(۳) آنها

(۴) ما

پ: املاي کدام واژه نادرست است؟

(۱) وضوخانه

(۲) چلچراغ

(۳) حرم

(۴) اذان

چلچراغ

ت: سوگلی با چه حیواناتی صحبت کرد؟

(۱) خروس - کلاغ - گنجشک

(۲) خروس - فیل - گنجشک

(۳) دارکوب - کلاغ - گنجشک

(۴) همد - کلاغ - گنجشک

ث: به جایی که در آن دارو می‌فروشد، چه می‌گویند؟

(۱) داروفروشی

(۲) داروخانه

(۳) داروساز

(۴) گزینه‌ی ۱ و ۲ هر دو صحیح هستند.

ج: جمله‌ی زیر، با کلمه‌های کدام گزینه کامل می‌شود؟

« دیروز به بازار »

(۱) او - رفتی

(۲) شما - رفتید

(۳) ما - رفتند

(۴) من - می‌روم

پرنده‌ای بر بالای دیواری نشسته بود و به دانه‌هایی نگاه می‌کرد که درون دام ریخته بودند. از طرفی گرسنه بود و دلش می‌خواست دانه‌ها را بخورد. ولی از دام ترسیده بود. نمی‌دانست چه کار کند. گرسنه بود. روزهای زیادی غذا نخورده بود، اما اگر به سمت دانه‌ها می‌رفت، در دام می‌افتاد و دیگر نمی‌توانست صحرا و دشت را ببیند و پرواز کند. سرانجام تصمیم خود را گرفت. به سمت دانه‌ها رفت و در دام اسیر شد. پرنده‌ای دیگر همان اطراف بود. او دام و دانه‌ها را دیده بود، اما سمت آن‌ها نرفته بود. پس، وقتی پرنده‌ی اسیر را دید، از اینکه خودش در دام گرفتار نشده بود، بسیار خوشحال شد.

«مشوی معنوی مولانا، دفتر سوم»

الف: چرا پرنده‌ی اولی نمی‌دانست چه کار باید بکند؟

زیرا گرسنه بود و از اسیر شدن می‌ترسید.

ب: به نظر تو، پرنده‌ی اول، پرنده‌ای شکمو بود؟

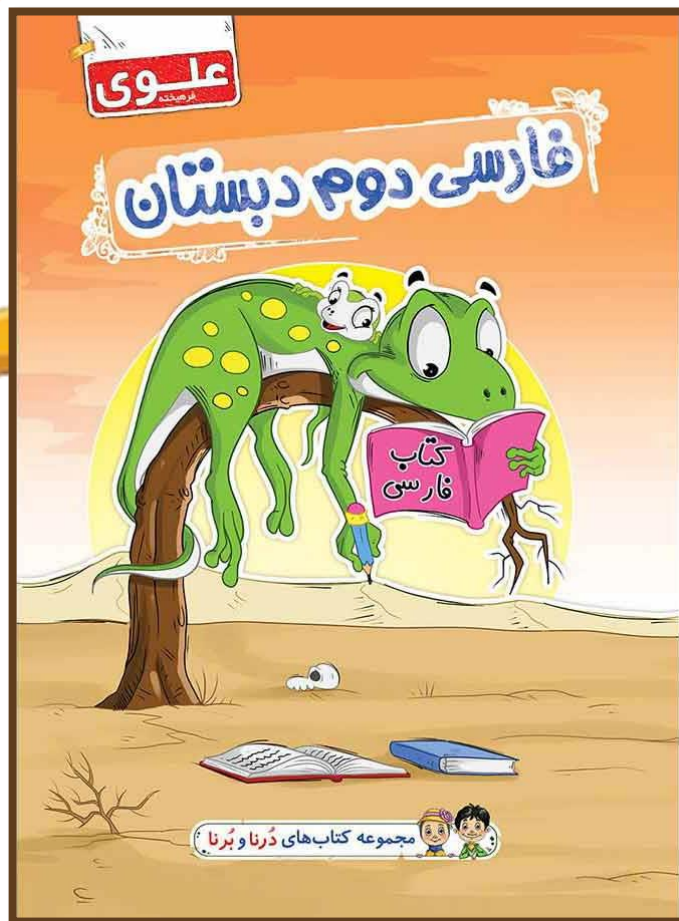
خیر، گرسنه بود.

پ: اگر بخواهی داستان سرانجامی خوب داشته باشد، چگونه آن را تمام می‌کنی؟

پرنده دوم به کمک پرنده اول می‌آمد و او را از آزاد می‌کرد و دو
پرنده از دانه‌ها می‌خوردند.

ت: فکر می‌کنی ممکن است این داستان در واقعیت هم اتفاق بیفتد؟

ث: پرنده‌ها از چه نوع دانه‌هایی برای سیر کردن شکم خود استفاده می‌کنند؟
ارزن، گندم، جو.



کلمات هم معنی

دیشب: شب قبل

سعی: تلاش

فکر: اندیشه

مخالف: متضاد

اندکی: مقدار کمی

مشغول: سرگرم

فرزند: بچه

هنرمند: کسی که هنر دارد.

سرگرم: مشغول

موفق: پیروز

صبر: تحمل

سفالگر: کسی که با گل چیزهای زیبا می سازد.